

به نام یگانه هنرمند هستی

معلمین گرامی، مربیان محترم و دانش آموزان عزیز؛ سلام

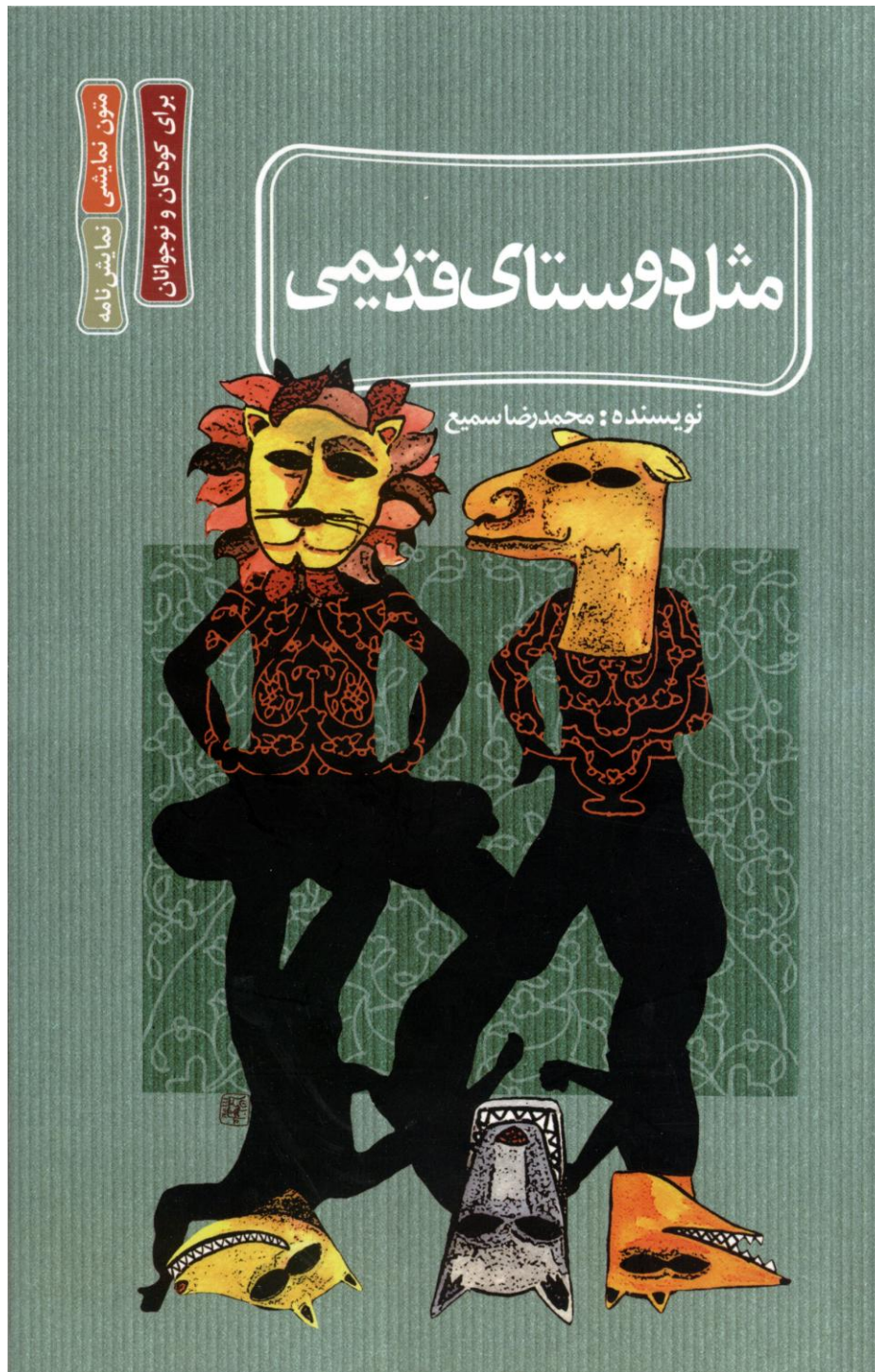
نمایشنامه‌ی «**مثل دوستای قدیمی**» نوشته‌ی جناب آقای محمد رضا سمیعی یکی از نمایشنامه‌هایی است که با موافقت موسسه‌ی منادی تربیت، در کارشناسی فیلم و هنرهای نمایشی اداره کل فرهنگی و هنری معاونت پرورشی و فرهنگی وزارت آموزش و پرورش، انتخاب و آماده شده است تا برای اجرا در دوره‌ی اول و دوم متوسطه در دسترس شما عزیزان قرار گیرد.

ضمن تقدیر و تشکر از نویسنده‌ی محترم، موسسه‌ی منادی تربیت و اساتیدی که ما را در این کار یاری داده‌اند، چنانچه تمایل به اجرای این اثر داشتید، جهت هماهنگی با کارشناسی مذکور، از طریق نشانی الکترونیکی [goroohonari@gmail.com](mailto:goroohonari@gmail.com) و یا شماره تلفن ۰۲۱-۸۸۸۳۰۸۰۷ اقدام فرمایید.

با احترام،

کارشناسی فیلم و هنرهای نمایشی وزارت آموزش و پرورش

اردیبهشت ماه ۱۳۹۳- تهران



## اشخاص

● شیر

● شغال

● روباه

● گرگ

● شتر

● فیل

● کلاغ ۱

● کلاغ ۲

صحنه (جنگلی سرسبز با درختانی متنوع. گوشه‌ی چپ صحنه کلبه‌ای نمایان است. شیر روی ایوان این کلبه نشسته است و در حال کشیدن قلیان است. روباه نیز در حال باد زدن سر قلیان شیر. گرگی نیز در گوشه‌ای از صحنه در حال چرت زدن است. صدای خیل کلاغ‌ها بر صحنه حکم فرماست. وقتی صدای غارغار پایین می‌آید، قهقهه‌ی دو کلاغ شروع می‌شود.)

کلاغ ۱: هاهاهاها...! حیوونی چه قدر ترسیده، بی چاره می‌خواست زهره ترک بشه.  
کلاغ ۲: آره واقعاً که چه قدر خندیدیم. غارغارغار...

کلاغ ۱: بچه‌ها سلام، امروز قراره توی این جنگل اتفاقات جدیدی رخ بده. (اشاره به افراد صحنه) اینا را بگو که در چه خواب خوشی به سر می‌برند.

کلاغ ۲: بچه‌ها، قصه‌ی ما از همین حالا و در همین جنگل شروع می‌شه. تا حالا که خبری نیست ولی با این صحنه که ما دیدیم، حتماً یه خبرایی خواهد شد. ما دو تا داداش دوقلو، تمام خبرها را براتون می‌آریم.

کلاغ ۱: بچه‌ها، ما حتم داریم که اگر با دقت گوش بدین از نمایش ما لذت خواهید برد.

شیر: برید گمشید. برید مزاحم استراحت من نشید. این کلاغ‌ها چه قدر وراجی می‌کنند.

کلاغ ۱ و ۲: بچه‌ها ما بازم بهتون سر می‌زنیم. خدا حافظ.

(بعد از لحظاتی شغال از دور فریاد زنان می‌آید. او با هیاهو وارد صحنه می‌شود.)

شغال: (روی صحنه می‌افتد و داد و فریاد می‌کند.)

ای رفقای نازنین      مگه نمی‌خوانین فرار کنین  
روباه ریزه میزه      اگه جونت عزیزه

باید بشی فراری      جز این نمونده کاری  
گرگ سیاه کج کلاه      قسوت می‌دم تو رو به خدا  
اینجا نمون خطر داره      برای جونت ضرر داره  
شیر:

چی شده که می‌داد می‌زنی      این همه فریاد می‌زنی  
شغال بگو چه دیده‌ای      که این همه دویده‌ای  
این همه ترس و ولوله      از حیوونای تنبله  
شغال:

فکرش منو می‌ترسونه      پاهامو چو بید می‌لرزونه  
اونچه که من دیده‌ام      وین همه ترسیده‌ام  
اگر شما ببینید      راحت نمی‌نشینید  
از ترس دیدن او      سیخ می‌شه تو سرم مو  
گرگ:

تو که نمی‌گی اون چی چیه؟      چه جنسیه یا که کیه؟  
ساکت ز بس که موندی      رنگ رو مو پروندی  
شغال:

روباه و گرگ نازنین      مگه نمی‌خوانین فرار کنین  
دوستای خوب و با وفا      گوش بکنین تو را به خدا  
چیزی که اونجا پیدااست      فکر می‌کنم هیولااست



هر سه: هیولا...!

هیولا که اینجا نمی‌آد به چشم ماها نمی‌آد  
هیولا فقط تو قصه‌هاست تو قصه‌های مادر است  
هیولا فقط خیاله دیدن او محاله  
شغالو ببین چه ترسیده تا ببینی چی را دیده

شغال:

اگر که من می‌نالم واسه اینکه که شغال  
اگر که گرگ و روباه به جای من در اونجا  
دیده بودن هیولا چون می‌دادن جا به جا

روباه:

اونیکه داره می‌ناله فعلاً همین شغاله  
تو ترسو و ذلیل از سر و تن علیلی  
تا وقتی شیر جنگل نشسته پای منقل  
تا وقتی من یارشم یار وفادارشم  
کی می‌تونه اینجا بیاد مگه اینکه جونش و نخواد

گرگ:

منو نکنید فراموش حرف منو دهید گوش  
من گرگ کج کلاهم سرلشکر سپاهم  
فرمانده‌ام به شیر شجاعه و دلیره

شغال:

ای رفقای نازنین حرف زیادی می‌زنین  
چیزی که اونجا پیدا است حریف چار تای ماست

روباه و گرگ:

کیه که ز شیر قوی‌تره از همه حیوونا سره  
یعنی توی این بیشه حیوونی پیدا می‌شه؟  
که شیرو از پا درآره؟ تاج‌شو بر سر بذاره؟

شغال:

آره رفقای غرغرو نمانده وقت گفتگو  
جز این نمونده کاری باید بشیم فراری

شیر: (نعره زنان به شغال نزدیک می‌شود.)

ز بس که یاوه خوندی جونم و به لب رسوندی  
اونی که دیدی چه شکلیه؟ زورش کم یا خیلیه؟  
پوست تنش چه رنگه؟ بد ریخته یا قشنگه؟  
ای رفقای بی‌وفا خوب می‌دونید همه‌ی شما  
من از همه قوی‌ترم از همه حیوونا سرم  
خدای رود و دریا خدای دشت و صحرا  
خوب می‌دونه شیر چی چیه پدر کیه پسر کیه  
اونی که با من درافتاد به سادگی برافتاد

شغال:

من که دیگه می‌خوام برم      گر بمونم عین خرم

شیر:

آهای شغال پر ز کین      یه لحظه پیش من بشین  
برام بگو در اونجا      چه دیده‌ای تا حالا  
بعداً برو یه جایی      یه جای با صفایی  
خوش بگذره ایشالاً      کی بد می‌خواد؟ نه والّا

گرگ:

شغال بی مروّت      بگو برا رفاقت  
هر چی که اونجا پیدا ست      حتی اگر هیولا ست  
چقدریه، چه شکلی یه؟      زورش کمه یا خیلی یه؟

شغال:

من دیگه طاقت ندارم      می‌خوام برم می‌خوام برم

شیر:

ای وزرای بی‌وفا      شغال و گرگ ناقلا  
روباه پر دوز و کلک      من ملکم ملک ملک  
اگه شغال سخن نگه      اسیر چنگال منه  
تو هم خوبه بدونی      راحت نمی‌توونی  
دوز و کلک سوار کنی      از دست من فرار کنی

گرگ سیاه ناقلا      گوش بده حرفای منا  
اگه شغال بی حیا      خاموش و گنگ و بی صدا  
بخواد بشه فراری      جز این نمونده کاری  
هر سه تونو پاره کنم      لقمه‌ی یک باره کنم

گرگ و روباه:

جناب شیر قریونتم      آتیش سر قلیونتم  
کمی بکن صبوری      بشین به پای قوری  
شغال کیه؟ نوکرته      از دل و جون چاکرته

شیر:

حوصله‌ام سر اومده      این واسه تون خیلی بده

شغال:      خیلی خب همین حالا می‌گم. پس همگی گوش بدین.

کلاغ ۱:      یه دقیقه صبر کنید.

شیر:      باز که پیداتون شد. دیگه چه مرضی دارید؟

کلاغ ۲:      ما مرض نداریم، غرض داریم.

کلاغ ۱:      می‌خوایم به بچه‌ها بگیم که اونا هم خوب گوش بدن.

کلاغ ۱ و ۲:      آخه این شبیه به یه چیستانه.

کلاغ ۲:      ما می‌خوایم بدونیم کسی می‌تونه جواب این چیستان

را بده؟

شیر:      مزاحم‌های بی‌خاصیت، برید زود باشید من عجله دارم.

کلاغ ۱: باشه، حالا که این طور شد، می‌ریم روی درختی که لانه‌ی خودمونه. مگه نه؟

کلاغ ۲: بله بچه‌ها، بای بای.

کلاغ ۱: بچه‌ها خدا حافظ.

شیر: زود باش شغال زود باش.

شغال: اجازه می‌دین (به تماشاچی) بگم؟

یه حیوون بزرگ چار پا بود تمام موی او رنگ حنا بود  
لبش زشت و بزرگ و بدقیافه به‌سان ریسمان بی‌کلافه  
سری دارد بزرگ و سرفراز است ولی بی‌هیبت و گردن‌دراز است  
دو چشم پیر دارد با دو ابرو ولی ابروی او پر موی پر مو  
تو شاید زشتی آن پوز و بینی دگر در کشور جنگل نبینی  
به روی پشت او یک تپه پیدا است که مثل تپه‌های خشک صحراست  
گمانم هیکلش اندازه‌ی فیل ولی برعکس آن بی‌قال و بی‌قیل  
دو گوشش کوچک و بسیار زیبا ولی کمتر ز چشم خلق پیدا است  
دو پا و دست‌هایش استخوانی ندیدم همچو او در زندگانی  
همین!

هرسه: همین؟ یعنی چه؟!

شیر: من که اصلاً سر در نیاوردم.

گرگ: واقعاً این طوری که می‌گی خیلی بی‌هیبت.

روباه: ای وای خدا! با این قیافه حتماً خیلی ام‌خشن و بد اخلاقه.

گرگ: این دفعه دیگه من جدی جدی می‌خوام برم.

روباه: وایسا منم بیام، کجا رفیق!

شغال: منم که حرفامو زدم پس بریم.

شیر: صبر کنید، آخر حیوونی نیست که من نشناسم، یه

چیزایی داره یادم می‌آد.

روباه: ای بابا! اون الان سر می‌رسه، ما که رفتیم.

شیر: من در مورد اون حیوون داستان‌هایی شنیدم، فقط

می‌تونم بگم اون یک حیوون جنگلی نیست، همین.

گرگ: اگه راست می‌گی، اسم اونو بگو.

شیر: شما منو هول می‌کنید. یه دقیقه اجازه بدین... بله

یادم اومد.

کلاغ ۱: نه نه نشد. صبر کن. آخه قرار شد بچه‌ها جواب بدن.

کلاغ ۲: بچه‌ها شما می‌دونید اسم اون حیوون چیه؟ بله! کی

می‌تونه بگه؟

کلاغ ۱: عجله نکنید، هول نشید. حالا تو جواب بده... بله تو.

کلاغ ۲: آفرین، آفرین (رو به کلاغ ۱) دیدی گفتم بچه‌ها می‌دونن.

به به! چه بچه‌های خوبی، بله، اون شتره.

همه به جز شیر:

چه حیوون عجیبی      چه حرفای غریبی

یا به چیز ندیده      خدا چه آفریده

شیر: بله اون شتره، طبیب و پزشک حیووناست. حیوون باوفا و مهربونی که بسیار هم با حوصله و با استقامته. پدر بزرگ پیرم در مورد اون قصه‌های زیادی برام گفته بود. ولی عجیبه، نمی‌دونم چرا اون اومده توی جنگل. گرگ: گوش کنید، گوش کنید. داره صدای آواز می‌آد.

صدای آواز:

غریبه غم مخور من هم غریبم ز گلزار محبت بی نصیبم

روباه: به به عجب صدایی.

شغال: بنازم.

شیر: خودشه، خودِ خودشه، می‌گن آواز خوبی داره.

گرگ: با این قیافه که می‌گی اصلاً جور در نمی‌آد که اون یک

هنرمند باشه.

شیر: دوست من، قیافه چیزی رو ثابت نمی‌کنه.

صدای آواز:

اگه چه عمریه صحرا نوردم همیشه با غم و اندوه و دردم

بسی نامردمی دیدم ز مردم به روی خود نیاوردم، که مَرَدَم

شیر: دیگه حتم دارم که خودشه.

شغال: صدا داره نزدیک تر می‌شه، من که...

گرگ: دارم علاقه مند می‌شم. بذار ببینم.

شیر: آهای غریبه کجایی؟ آهای غریب...

شتر: من اینجا. تو کجایی؟

شیر: بیا ببینمت.

شتر: دارم دنبال یه دوست می‌گردم.

شیر: من دوست توام... بیا.

شتر: صدایت بوی دوستی می‌ده. الان می‌آم.

کلاغ ۱: ای وای! اون سه تا رفتند یه جایی پنهان بشند.

کلاغ ۲: به اینها هم می‌شه بگی رفیق؟ تو این موقعیت حساس

شیر را تنها گذاشتند.

(شیر و شتر گرم صحبت اند و صدای موزیک صحنه را پُر می‌کند.)

کلاغ ۱: حالا خجالت هم نمی‌کشند. می‌دارند از لای علف‌ها

سرک می‌کشند.

کلاغ ۲: داداش دوقلو این که چیزی نیست اونجا را ببین. شیر

و شتر چه دیده بوسی راه انداختن. چقدر زود با هم

رفیق شدند.

کلاغ ۱: اما اون احمق‌ها را ببینید. بچه‌ها بچه‌ها، شما هم خوب

نگاه کنید. اونا همین طوری دازند پَر و بر نگاه می‌کنند.

(شتر متوجه سرک کشیدن آنها می‌شود.)



شتر: ای رفقا، باین! از این غریبه نترسید. توی این بدن استخوانی و زشت دل مهربونی خوابیده.

گرگ: جدی می‌گی؟ باور نمی‌کنم!

شتر: باور کن.

شیر: بچه‌ها بیایید! شتر از خود مونه. اون یه دوست صمیمی و مهربونه.

شغال: ما از کجا بدونیم؟

شیر: من می‌گم.

گرگ: برا چی اومده اینجا؟!

شیر: از دست آدم‌ها فرار کرده. مثل این‌که صاحبش قصد کشتنشو داشته.

روباہ: بهش بگو یه کمی بخنده. من واقعاً می‌ترسم.

شتر: (با خنده) بیایید یاران... بیایید... در این دنیا هیچ

چیزی لذت دوستی و صمیمیت را نداره. بیایید دشمنی را از دل بیرون کنیم.

شیر: نوازندگان بنوازند.

(همه می‌آیند، حتی دو کلاغ در حالی که موسیقی آنها را همراهی

می‌کند. بعد از لحظاتی همه مشغول همخوانی شعر می‌شوند.)

توی زندگی اگه مهر و وفایی نباشه

توی قلب آدم‌ها عشق و صفایی نباشه

اگه از دام هوس دلی رهایی نباشه

اگه رنگ زندگی رنگ خدایی نباشه

زندگی ارزش یک لحظه موندن نداره

مرغ دل توی قفس میلی به خوندن نداره

بچه‌ها چرا باید با هم صاف و صمیمی نباشیم

چرا مثل دو تا دوست، دوست قدیمی نباشیم

روی برگ لاله‌ها، مثل نسیمی نباشیم

توی تنهایی چرا یار و ندیمی نباشیم

آخه حیفه کینه‌ها تو سینه‌ها جا بگیره

جای پاکی تو دلا، دیو بدی پا بگیره

(وقتی صدای همخوانی آهسته آهسته پایین می‌آید، همزمان نیز

صدای غرش و فریاد به گوش می‌رسد. در همین حال همه سکوت

می‌کنند و با وحشت به این صدا گوش می‌دهند. همه غیر از شتر و

شیر پنهان می‌شوند. صدای غرش باز هم تکرار می‌شود.)

شتر: این صدا به گوش من آشناست.

شیر: گمان نمی‌کنم تو این صدا را شنیده باشی.



شتر: اما من شنیده‌ام. یادش به خیر! چند صباحی که بار زیره  
به هندوستان می‌بردم، در کنار صاحب این صدا به چرا  
مشغول بودم.  
شیر: درسته، حالا باورم شد. آخه نسل این حیوون توی  
هندوستان زیاده.  
شتر: حالا چرا داره داد و فریاد می‌کنه.  
روباه: من واقعاً می‌ترسم.  
شیر: من می‌دونم چه می‌خواد.  
شغال: ای وای خدایا، دوباره یه جنگ دیگه تو راه داریم.  
گرگ: دوباره زد و خورد شروع می‌شه.  
روباه: عجب حیوون پر مدعایی.

(صدا تکرار می‌شود.)

شیر: برای ثبات پادشاهی و دوام نظم جنگل، همیشه به  
جنگ نیاز نیست.  
شتر: من نمی‌فهمم شما دارید از چی حرف می‌زنید.  
شیر: متأسفانه دوست من! مملکت‌داری همیشه مشکل و  
طاقت فرساست. هر لحظه مشکل جدید و عجیبی در  
راه داری، این فیل... گوش کن...

صدای فیل:

صدایی که اکنون به گوش شماست  
طنین پراز خشم یک آشناست  
من آن فیل پز زور و پز زیورم  
که در بین عالم همیشه سرم  
تو ای شیر حرف مرا گوش کن  
دگر سلطنت را فراموش کن  
دگر تخت و تاج تو مال من است  
به کاخت نشستن خیال من است  
اگر زهره‌ی جنگ داری بیا  
از این واقعه ننگ داری بیا

(فیل وارد صحنه می‌شود.)

شیر:

تو ای فیل بدبخت بی آبرو  
ز زور و ز قوت مکن گفتگو  
مرا با تو هرگز سر جنگ نیست  
که این جنگ، ما را به جز ننگ نیست

بیا تا به هم مهربانی کنیم

نه مادام آتش پرانی کنیم

من شیر باشم همان پادشاه

تو فرمانده ام باش اندر سپاه

فیل:

اگر چه تو شیری مرا باک نیست حریف من فیل افلاک نیست

درست است شیری، ولی شیر پیر تو ای پیر، برخیز و دیگر بمیر

شیر:

رجز خوانیت را شنیدم، بس است به بی مایگیت رسیدم، بس است

تو این آرزو را به گور افکنی دگر جان خود را به دور افکنی

فیل:

کجایند روباه و گرگ و شغال وزیران بی عرضه ی بی خیال

وزیران تو افتخار تواند ولی روز عشرت به کار تواند

من اول گلوی تو را می برم سپس سینه ی یک به یک می درم

شیر:

به آن هیکل لندهورت مناز

دگر توسن آرزو را متاز

تو ای فیل بی هیبت لندهور

در این هیکلت نیست قدری شعور

فیل: خفه شو... بسه دیگه.

شیر: بیا جلو، من دیگه تحمل این حرف ها را ندارم.

(شیر با فیل گلاویز می شود و لختی پیکار می کنند. موسیقی فضای

صحنه را پر می کند. چون غلبه ی فیل بر شیر خارج از باور نیست، بعد

از لحظاتی شتر به یاری می شتابد و هر دو بالاخره از پس فیل بر

می آیند. فیل ناچار پا به فرار می گذارد ولی شیر زخمی به

گوشه ای می افتد. روباه و شغال و گرگ آهسته آهسته نمایان می شوند.)

گرگ: فیل چه خیالا می کنه!

روباه: دهنشو هی وا می کنه.

شغال: خودشو رسوا می کنه.

هر سه: خودشو رسوا می کنه.

(شیر در حال ناله است و شتر بالای سر او زخم های او را می بندد.)

گرگ: شما دیدید چی کار کرد؟

روباه: هی داد و هی هوار کرد.

شغال: اما چه زود فرار کرد.

(می خندد.)

هر سه: اما چه زود فرار کرد.

اگر که مردی آی فیل کمتر بکن قال و قیل

چرا شدی فراری بدتر ز این چه کاری

گرگ: وایستا ببینم.

روباه: چرا فرار می کنی؟!؟

شغال: پس کو دل و جرأت؟

شیر: حالا بباین کمک شتر این زخم ها را پانسمان کنید، حالا

که وقت این حرفا نیست.

(هر سه به کمک شتر می روند، شیر ناله می کند.)

گرگ:

واه واه واه عجب چیزا فیل را بگو چه بی حیا

شغال:

آخ آخ خون را ببین نشسته بر روی جبین

روباه:

خدا علیش بکنه خوار و ذلیلش بکنه

شیر: آخ آخ یواش تر

(صدای شیر در میان موسیقی گم می شود. لحظه ای چند نور قطع

می شود. فضای صحنه با تغییر جای اشخاص عوض می شود. همه

سکوت کرده اند.)

کلاغ ۱ و ۲: داداش دوقلو.

(هر دو می خندند.)

کلاغ ۱: اجازه بده اول من بگم.

کلاغ ۲: باشه بفرما.

کلاغ ۱: من نمی دونم حالا که شیر زخمی شده و نمی تونه

صید کنه و برای دیگرون بیاره، اون سه تا حیوون تنبل

چه کار می کنند!

کلاغ ۲: اتفاقاً من هم توی این فکر بودم. می دونی داداش، حالا

باید منتظر حوادث جدیدی باشیم.

کلاغ ۱: تعجب می کنم از رفاقت شیر و شتر. این چند روز

همین طوری با هم گپ می زدند و یک لحظه دست بردار

نبودند، خوشا به حالشون.

کلاغ ۲: اصلاً خوشحالی نداره، آخه نون بیار خونه تنش زخمی

و نابکاره.

کلاغ ۱: بچه ها، بدم نمی گه. شما می گید حالا چه اتفاقی می افته؟

کلاغ ۲: ما که می‌دونیم. حتماً اتفاقی می‌افته. اما...

کلاغ ۱ و ۲: شنیدن کی بُود مانند دیدن.

شتر: (به صورت دشتی محلی)

خداوندا دلم بسیار تنگه

همیشه با خودش در حال جنگه

شب تنهایی‌ام ای داد و بیداد

دلم چون شیشه و غم همچو سنگه

الهی دلبرا ماتم نبینی

غریبی را در این عالم نبینی

غریبی مادر غم‌های دنیاست

الهی نازنینا غم نبینی

(شتر سکوت کرده، شیر آهی می‌کشد.)

شیر: ادامه بده شتر عزیز، ادامه بده. (شیر مشغول کشیدن

قلیان می‌شود.)

شتر:

دل بیچاره‌ام یک راز داره امید رفتن و پرواز داره

نداره بال پروازی و از درد خیال خوندن آواز داره

شیر: ای عزیزان من، لحظه‌ای به سخنان من گوش دهید. شما

می‌دانید که من مدتی ست تاب رفتن به شکار را ندارم.

البته نمی‌گویم سستی و پیری بر من چیره شده، ولی

زخم‌های تنم التیام نیافته‌اند. لذا از شما تقاضا دارم هر

یک به گوشه‌ای بروید و شکاری پیدا کنید. آنگاه مرا خبر

دهید تا به کمک شما بشتابم و او را شکار کنم. بنده با

شتر در زیر درخت گردو نشسته‌ایم. هر وقت مرا

خواستید سوت بزنید. خدا حافظ.

(شیر و شتر از صحنه خارج می‌شوند، شغال و گرگ و روباه مایوس

در گوشه‌ای می‌نشینند.)

گرگ: حالا بیا و درستش کن! این دیگه چه مصیبتی بود؟!

شغال: حالا باید چی کار کنیم.

روباه: باید یه نقشه‌ای کشید.

گرگ: از روزی که این شتر وارد این جا شد ما روز خوش

ندیدیم، راستی که چه قدر بد قدم بود.

روباه: احسنت! اتفاقاً گره کار فقط به دست همین شتر

باز می‌شه.



شغال: چه ربطی داره؟  
 روباه: همین که گفتم. وجود شتر حلال مشکلاته. حالا می بینید.  
 گرگ: آخه چه طوری؟  
 روباه: این مسأله را بذارید به عهده ی من.  
 گرگ: ای ناقلا تو می خوای چی کار کنی؟!  
 روباه: خوب گوش کنید، باید شیر را وادار کنیم که شتر را بدره و بخوریم.  
 گرگ و شغال: ولی این غیر ممکنه.  
 روباه: احمق ها! من ممکنش می کنم. شما که خوب می دانید روباه کیه و چه کارهایی می کنه.  
 گرگ: حالا می خوای از کجا شروع کنی.  
 روباه: باید... اجازه بدین... باید شغال را بفرستیم دنبال شیر. ولی باید کاری کند که فقط خود شیر بیاد اینجا.  
 گرگ: شنیدی؟  
 شغال: آره، ولی بقیه ی ماجرا با خود شما باشه ها.  
 روباه: برو دوست من، برو.

(شغال می رود.)

گرگ: روباه! درسته که تو خیلی کلکی، ولی...  
 روباه: ولی چی؟

گرگ: آخه شیر و شتر با همدیگه خیلی صمیمی شدند، فکر نمی کنم که شیر زیر بار بره.  
 روباه: اونش با من. آخه می دونید شکم گرسنه زودتر فریب می خوره.  
 گرگ: ولی دلم داره شور می زنه، نمی دونم چرا می ترسم.  
 روباه: نکنه گرسنه نیستی. ما شنیده ایم گرگ گرسنه شجاعتش بیشتر می شه.  
 گرگ: آخه شیر یه جوریه، خیلی... می دونی که، آخه اون یه سلطانه.  
 روباه: هیس... مثل این که داره می آد.  
 گرگ: آره، آره... یه صدایی می آد.  
 صدای شغال: سلطان جنگل وارد می شود.  
 روباه: عمر سلطان دراز باد.  
 گرگ: بخت سلطان بلند باد.

(شغال و شیر وارد می شوند.)

گرگ و روباه: سلام بر سلطان جنگل.  
 شیر: سلام بر وزیران خویم.

گرگ و شغال و روباه: سلطان به سلامت باد. اجازه می‌فرمایید؟  
شیر: بگو از من چه می‌خواهید که این‌گونه پا به خلوت  
پر صفای دو یار گذاشتید؟

هر سه: یار؟  
شیر: بله شتر را می‌گویم.  
روباه:

ای مَلک مُلک ما	خوش هیکل با وفا
شتر می‌گی یار نگو	یار وفادار مگو
خودت بکن قضاوت	که بعد از این رفاقت
چی اومده بر سرت	به این تن و پیکرت

شغال:

خواب خوشت حروم شد	دورون خوش تموم شد
یادش به‌خیر اون روزا	روزای عیش و صفا

گرگ:

شیر عزیز و مهربون	سرور هر پیر و جوون
اگر شتر یارته	یار وفادارته

شیر: (حرف گرگ را قطع می‌کند.)

بیشتر از این تابش ندید	حرف دلو زود بزیند
به من بگید چی کار کنم؟	باید کی رو شکار کنم؟
شکم که مونده خالی	برام نمونده حالی

روباه:

ما همگی نا نداریم	از گشنگی پا نداریم
می‌بینی که من ضعیفم	همین جوری نحیفم
شغال و ببین چه گیجه	داره به خودش می‌پیچه
گرگ و ببین چه لاغر	با پرکاه برابر
آه زیه موش مرده	که این شغال نخورده

هر سه:

نگو دهنم آب افتاد	دلم به تاپ تاپ افتاد
-------------------	----------------------

گرگ:

موش و نگو یه خرگوش	یه دو تا بره هم روش
--------------------	---------------------

هر سه:

نگو دهنم آب افتاد	دلم به تاپ تاپ افتاد
-------------------	----------------------

شیر: ای تنبل‌های بی‌عرضه! من که بهتون گفتم شما برید  
شکار پیدا کنید، گرفتن و دریدن او با من.

ما همه جا دویدیم	حتی یه موش ندیدیم
------------------	-------------------

گرگ:

وقتی شکار فراریه	از ما چه انتظاریه
------------------	-------------------

شیر:

دروغگوهای پر رو  
باید برید تو جنگل  
شکار که اینجا نمی‌آد  
گفتم شکار نه جادو  
دروغگوهای تنبل  
یه ذره غیرتم می‌خواد

روباه:

این رفقا نمی‌تونن  
ما به جایی نرفتیم  
اما خدا می‌دونه  
حرفشونو خوب بزنی  
به شیر دروغ نگفتم  
که روباه ناتوونه  
دستشو یکی بسته  
از گشنگی پا نداریم

شیر:

حالا می‌گید چی کار کنم؟  
باید که را شکار کنم؟

هر سه: آهان...

این شد حالا یه چیزی  
فدای چشم و گوشت  
آخ تو چه قدر عزیزی  
قربون ذهن و هوش

روباه:

الغرض ای شیر که بی‌چاره‌ایم  
پیش از اینها روزگاری داشتیم  
از همان ساعت که پیدا گشت او  
در دل کوه و کمر آواره‌ایم  
شاد بودیم و بهاری داشتیم  
رنگ خوشبختی دگر از ما مجو

شیر:

روباه منظور تو کیست؟

گرگ:

منظور روباه همان....

شغال:

همان شتر است.

روباه:

بله همان شتر را می‌گویم.

شیر:

خوب الباقی...

گرگ:

این که...

شغال:

این که ما باید. (می‌ترسد)

روباه:

سوء تفاهم نشه ای شیر، ما که از دوستی او خوشی

ندیدیم، پس همان بهتر که او را...

شیر:

او را چی؟

روباه:

اون را لقمه‌ی چند روزمان کنیم تا شاید بدنمان به

قوتی برسد.

شیر:

آه، نفرین بر شما! آیا می‌دانید که با چه کسی حرف

می‌زنید؟ شیر اهل نارو زدن نیست. شما شیر را چگونه

دیده‌اید! آیا گمان می‌کنید او...

گرگ:

چاره چیست؟

روباه:

آخه این طوری که نمی‌شود.

شیر:

اگر از گرسنگی بمیرم تن به این ذلت نمی‌دهم. بروید!

بروید و خیال دیگری بکنید. دیگر بس است. آخر شما

به چه دردی می‌خورید؟

گرگ: ما چاره‌ای نداریم مگر...  
 شیر: بسه دیگه، خواهش می‌کنم بس کنید.  
 گرگ: ای پادشاه بزرگ جنگل، آخه مگر متوجه نیستی!...  
 شیر: به خدای واحد قسم اگر در مورد این قصد شوم حرفی بزنی، همین حالا یک لقمه‌ات می‌کنم.  
 شغال: ببخشید جناب پادشاه، ما قصد بدی نداشتیم.  
 شیر: مگر شما متوجه نیستید؟! شما مرا به کاری تشویق می‌کنید که در شأن پادشاهی من نیست. (شیر در حالی که سر خود را با دودست می‌گیرد، این شعر را زمزمه می‌کند).  
 می‌کنم یادت اما به سردی آخر ای چرخ با من چه کردی همزبانی نمانده برایم بدتر از این خدایا چه دردی (شیر در حالی که قصد رفتن می‌کند). آه ای پدر عزیزم، آخر این چه میراثی بود که برای من به یادگاری گذاشتی. من... من شیر، سلطان جنگل، به چه روزی افتاده‌ام که... (با گریه دور می‌شود).  
 درباریان، آگاه باشید که من هم اکنون زیر سایه‌ی درخت، پیش شتر می‌روم، انتظار دارم هر چه زودتر لانه‌ی شکاری را شناسایی کنید و به من گزارش دهید.  
 (از صحنه خارج می‌شود).

کلاغ ۱: هی هی! راستی که چه قدر بده به نفر مثل این سه تا حیوون بدجنس برای دوست و همنشین خودش نقشه‌های بد بکشه.  
 کلاغ ۲: و همیشه سعی کند که به اون ضربه بزند.  
 کلاغ ۱: اما بچه‌های عزیز، ما حتم داریم که روباه کلک و گرگ طمع‌کار...  
 کلاغ ۲: و شغال فرصت طلب دست از نقشه کشیدن برنمی‌دارن.  
 کلاغ ۱: راستی بچه‌ها، شما فکر می‌کنید؟ آیا اونا دنبال شکار می‌رن یا نه؟  
 کلاغ ۲: ما دو تا دو قلو که فکر نمی‌کنیم. چون می‌گن که...  
 کلاغ ۱ و ۲: «اصل بد نیکو نگردد چون که بنیادش بد است.»  
 (هر سه پشت سر در حال گفتگو هستند. صدای پیچ آنها از دور شنیده می‌شود. گاهی نیز بلند قهقهه می‌زنند).  
 کلاغ ۱: واقعاً که این سه تا چه رویی دارن...  
 روباه: ببینم شما دارین در مورد چه کسی حرف می‌زنین؟  
 کلاغ ۲: هیچی هیچی، من دارم برای بچه‌ها قصه می‌گم.  
 گرگ: خوب دیگه، برید. ما می‌خواهیم یه کمی استراحت کنیم.



کلاغ ۲: استراحت؟! آخه تو این وقت خیلی عجیبه!

شغال: عجیب نیست، مگر نشنیدید که می‌گن

«تبل نرو تو سایه سایه خودش می‌آیه»

(هر سه می‌خندند)

کلاغ ۱: سایه؟ شما دارین از چی حرف می‌زنین؟!

گرگ: به شما مربوط نیست.

کلاغ ۲: آخه من باید بدونم که...

شغال: وقتی شیر با اون یار نازنین تشریف بیارن اینجا،

متوجه می‌شی و متوجه خواهید شد که ما هر سه چگونه...

گرگ و روباه: ایا بابا تو هم؟!

کلاغ ۱: آهان متوجه شدم. پس شما منتظر شیر و شتر هستید.

گرگ: بله حالا می‌گذارید به کارمون برسیم یا نه! یه کمی

ساکت باشید بگذارید بخوابیم.

کلاغ ۱: باشه، باشه، چشم. (روی درخت جلویی می‌آید و آهسته با

بچه‌ها حرف می‌زند.)

بچه‌ها، ما حتم داریم که روباه و همراهانش نقشه‌ی

مودیان‌ه‌ای کشیدن. شما چه فکر می‌کنید؟ بله؟ اونا چه

نقشه‌ای کشیدن؟

شغال: هنوز که صداتون می‌آد.

گرگ: می‌خواهی پیام حسابتون را برسم؟

کلاغ ۲: مثل این که فایده‌ای نداره. باید برای مدتی بریم توی

لانه ببینیم چه اتفاقی می‌افته.

روباه: رفقا، آماده باشین! الان میان.

گرگ: بگذار یه چرت بزنیم.

(لحظاتی سکوت بر صحنه حکمفرما می‌شود. صدای خرخر آن سه

در موسیقی گم می‌شود.)

گرگ: هیس! مثل این که او مدن.

روباه: بله، او مدن... آماده باشید.

(شیر و شتر در صحنه نمایان می‌شوند. در همین حال شغال و روباه

و گرگ آه و ناله می‌کنند.)

شیر: چی شده؟! چرا ناله می‌کنید! شما را چه می‌شود؟

یعنی چه؟ چیزی بگویند. کو اون شکار که به شما گفتم؟

مگر نمی‌دانید که من خیلی گرسنه‌ام. کو اون لقمه‌ی

چرب و نرم که به من قوت بدهد؟ شما را چه می‌شود!...

کلامی بگویند. (شیر عصبانی) یا سخن بگویند یا...

شغال:

ای شیر عزیز و مهربونم  
تو پادشه بزرگ مایی  
شرط عدم و وجود چاکر  
خواهم که به عمر جاودانی  
این است که این شغال لاغر  
از بهر دوام پادشاهی  
بر آن نظرم که خون بریزم  
اما نه که خون دیگران را  
این خون من و وجودم ای شیر  
اینک که من از زمانه سیرم  
ای شیر بیا برای یاری  
یک لحظه مرا ناهار خود کن  
ای مالک ملک جسم و جوونم  
ما بنده ولی تویی رهایی  
در بود و نبود توست ظاهر  
در صحنه‌ی زندگی بمانی  
یا بنده‌ی بی زبان چاکر  
بر چیدن ظلمت و سیاهی  
پیش قدم تو ای عزیزم  
کان وعده‌ی بیخود است مولا  
شاید که شوی دو روزه‌ای سیر  
ای شیر بگو چرا نمیرم  
از جان و دلت نمای کاری  
بعداً برو و شکار خود کن

گرگ و روباه:

به به چه روزگاری  
چه یار جان‌نثاری  
بین چه یاری داری  
شغال خوب و کاری

روباه:

ولی تو ای سرورم  
شغال و اگر پاره کنی  
از همه بالاترم  
پوستش و نظاره کنی

فقط می‌شه ناهارت  
هیچ فایده نداره  
گوشت شغال لذیذ  
اما زیادی ریزه  
یه بار می‌آد به کارت  
اون بشه پاره پاره

شتر به همراه روباه و گرگ:

جون اونو می‌گیری  
هم فایده نداره  
اما یه دفعه سیری  
هم بد نومی می‌آره

روباه: اما... اما...

ای شیر که جنگل از تو زیباست  
جان دادن من که قابلی نیست  
آما ده‌ی جان فشانی‌ام من  
این گردن و رانم ای عزیزم  
اینک تو مرا ناهار خود کن  
ای شیر که جنگل از تو زیباست  
جان دادن من که قابلی نیست  
آما ده‌ی زندگانی‌ام من  
این گردن و رانم ای عزیزم  
اینک تو مرا ناهار خود کن  
ای شیر که جنگل از تو زیباست  
جان دادن من که قابلی نیست  
آما ده‌ی زندگانی‌ام من  
این گردن و رانم ای عزیزم  
اینک تو مرا ناهار خود کن

شیر:

عزیزان من، شغال و روباه خوب و نازنین، شما به من  
لطف دارید. این جانب بین چند راهی مانده‌ام. اکنون  
نمی‌دانم چه کنم. آیا روباه را... نمی‌دانم.

شغال و گرگ:

جناب شاه جنگل  
روباه ما قشنگه  
بشین بپای منقل  
هم تیزه هم زرنگه

این روباه بیچاره  
ارزش این حیوونی  
یه دم داره بلاشه  
نه گوشت داره نه دنبه  
اون استخون و دنده

دنبه و گوشت نداره  
از یه چیزه می دونی  
همیشه مبتلا شه  
خوشگل شافی جنبه  
مگر تو سفره چنده

شتر و گرگ و شغال:

جون اونو می گیری

اما یه دفعه سیری

هم فایده نداره

هم بد نومی می آره

شیر: پس می گید من چی کار کنم؟ بالاخره شما شکاری پیدا نکردید تا ما تناول کنیم.

گرگ: آهان...

این شد حالا یه چیزی  
من حاضرم همین جا  
جونم و قریون کنم  
این سر و این گوش من  
با خواهش و تمنا

به! تو چه قدر عزیزی  
پیش همین رفیقا  
گوشت و فراوون کنم  
این دل و این هوش من  
ما را بخور هم حالا

شیر:

فدات بشم الهی

به! تو چه قدر بلایی

(شکم خود را می مالد.)

شغال و روباه:

جناب شاه بیشه  
درسته اون درشته  
تلخه همه وجودش  
مزه ی اون به هیچی  
اما چه فایده داره

این جوری که نمی شه  
یه عالمه خورشته  
خوردن اون چه سودش  
کمی به خودت می پیچی  
گوشتش خنق می آره

شتر و شغال و روباه:

خوردن او چه چاره

مریض می شی دوباره

هم فایده نداره

هم بدنومی می آره

شیر: پس شما بگید من چی کار کنم. وقتی پادشاه جنگل گرسنه بمونه، چه طوری می تونه جنگل را اداره کنه. مگه من نگفتم بروید شکاری پیدا کنید...

شتر: ای شیر عزیز، خودت را ناراحت مکن. (با یأس

و ناامیدی)

من از اقبال خود دارم شکایت خودت می دانی ای جانم فدایت  
ز دست آدمی گشتم فراری که از جانم نمایم پاسداری  
ولی گویا که بخت من همین است قضا و سرنوشتم این چنین است  
من از بهر دوام پادشاهی برای رفتن ظلم و سیاهی

هم اکنون حاضرم خونم بریزم به پای سرورم، شیر عزیزم  
 نباشد هیکلم هم ریزه میزه بزرگ است و به دندان هم لذیذه  
 تمنا می‌کنم اما تو ای شیر ز بعد خوردنم وقتی شدی سیر  
 وزیران خودت را سیر گردان بده از جسم من هم بر عزیزان  
 خدا حافظ که من رفتم رفیقان سخن‌های خودم گفتم عزیزان

### شغال و گرگ و روباه:

جناب شیر می‌بینی	چه یار نازنینی
شتر چه مهریونه	خوش مزه و جوونه
خوردن او حلاله	بی رنج و بی ملاله
قدیمی‌ها که خفتن	یه حرف خوب می‌گفتن
«تنبل بشین تو سایه	سایه خودش می‌آیه»
شکار می‌خوای همینه	ببین چه نازنینه
بیا شکارش کنیم	زار و نذارش کنیم
ای پادشاه بیشه	بهتر از این نمی‌شه
هم چاقه و هم چله	بپر به روی پله
«نگو دهنم آب افتاد	دلم به تاپ تاپ افتاد»

شیر: آخه من چه طوری می‌تونم! نه، نه! این غیر ممکنه.  
 آخه شتر دوست صمیمی منه، این انصاف نیست.

### شغال و گرگ و روباه:

هیچ اشکالی نداره	اون بشه پاره پاره
همینو می‌گن رفاقت	همینو می‌گن صداقت
شتر خودش می‌دونه	خوش مزه و جوونه
خودش می‌خواد فدا شه	فدای شاه ما شه
ای پادشاه بیشه	بهتر از این نمی‌شه
هم چاقه و هم چله	بپر به روی پله
«نگو دهنم آب افتاد	دلم به تاپ تاپ افتاد»

شیر: درسته که اون رفیق منه و خودش می‌خواد فدا بشه،  
 ولی من... نه نه! نمی‌تونم.

### شغال و گرگ و روباه:

ما بنده‌های شیریم	اما اگه بمیریم
گشته‌ی دست شاهیم	بی جرم و بی گناهیم
ما به خدا علیلیم	تو زندگی ذلیلیم

شیر:

من پادشاهم شیرم	ذلت نمی‌پذیرم
-----------------	---------------

### شغال و گرگ و روباه:

شتر خودش می‌دونه	خوش مزه و جوونه
------------------	-----------------



خوردن او حلاله      بی رنج و بی ملاله  
بهرتر از این نمی شه      ای پادشاه بیشه  
هم چاقه و هم چله      بسپر به روی پله  
شتر:

هنوزم حاضرم خونم بریزم      به پای سرورم شیر عزیزم  
کنون ای پادشاه نازنینم      من آماده در پیشست نشینم  
شیر:      بسیار خوب. یاران من شما بروید در کلبه، من وقتی شتر  
را پاره پاره کردم، خدمت شما خواهم آورد!

(روباه و گرگ و شغال داخل کلبه می شوند.)

خب شتر عزیز، آماده باش!

کلاغ ۲:      هوار هوار هوار، بچه ها کمک کنید، مثل این که  
شیر می خواد شتر را بخوره. (رو به شیر) ولی  
این درست نیست. نه نه! این انصاف نیست. چرا باید...  
آخه چرا باید...؟ ببینم تو واقعاً می خوای شتر را  
بخوری؟ بله!

کلاغ ۱:      این رسم رفاقت نیست بچه ها، شما به چیزی بهش بگید.  
آخه این کار درسته؟

شیر:      چند لحظه صبر کنید تا به شما بگم. (شیر در کلبه را  
کلید می کند.)

کلاغ ۱:      نفهمیدم چی شد؟!  
شیر:      کلاغ های عزیز! فالگوش های خبرچین! برای به دفعه  
هم که شده از ما فریب خوردید. شما مگه نمی دونید.  
موضوع چیه؟

کلاغ ۲:      نه، ما از کجا بدونیم. آخه اونا ما را از اینجا پروندند.  
شیر:      راستش را بخواهید اون سه حیوون کلک سوار کرده بودند.  
خیلی خوب، حالا نباید وقت را تلف کرد. باید هرچه زودتر  
این سه وزیر بی عرضه را به سزای اعمالشان برسونیم.

(شیر یکی یکی آنها را می آورد و به درخت می بندد. آنها  
التماس می کنند.)

کلاغ ۱:      راستش بچه ها ما که اصلاً سر در نمی آریم.  
کلاغ ۲:      اما داداش دوقلو، من به چیز را خوب می دونم و اونم  
این که هر کس برای دیگران نقشه ی بد بکشه، خودش  
ضرر می بینه.

شیر:      اما ای کلاغ های خبرچین! من مطمئنم بچه های خوب  
می دونن قضیه چیه. مگه نه؟ و اما این سه حیوون را  
آن قدر توی این بیابون می ذارم که از گرسنگی و سرما و  
گرما تلف بشن. آخه سزای هر کسی که بد می کنه همینه.  
خوب شتر عزیز تو چه طوری؟

شتر: خودم هم نمی دونم. فکر می کنم من دیگه باید برم.  
 هر چی فکرش را می کنم اینجا جای من نیست.  
 شیر: نه، دوست عزیز! اینجا خونه ی توست. من دلم  
 می خواد تا ابد پیش من بمونی.

(هر دو همدیگر را بغل می کنند و می بوسند.)

شیر: نوازندگان بنوازند.  
 همخوانی: توی زندگی اگه مهر و وفایی نباشه...

(همان همخوانی قبلی را می خوانند.)<sup>۱</sup>

۱- بر اساس حکایتی چند از کلیله و دمنه.

سمیع، محمدرضا. مثل دوستای قدیمی/محمدرضا سمیع، زیرنظر داوود کیانیان. --  
 تهران: وزارت آموزش و پرورش، مؤسسه فرهنگی منادی تربیت، ۱۳۸۴. کتابنامه  
 به صورت زیرنویس: ۴۸ ص. -- (مجموعه ی متون نمایشی / برای کودکان)  
 ۱. نمایشنامه فارسی -- قرن ۱۴. ۲. نمایشنامه کودکان الف. کیانیان، داوود، ۱۳۲۱ --  
 ب. ایران. وزارت آموزش و پرورش، مؤسسه فرهنگی منادی تربیت، ج. عنوان  
 فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا ISBN 964-348-476-9  
 ۱۳۸۴ PIR ۸۰۹۸/۸۶۴ م۲ ۸۵۲/۶۲ [ج]  
 کتابخانه ملی ایران ۲۸۲۷۳ - ۸۴ م



مؤسسه فرهنگی منادی تربیت  
 تهران، خیابان نجات‌اللهی، بعد از چهارراه سمیه، کوچه بیمه، شماره ۵۰  
 مثل دوستای قدیمی

نویسنده: محمدرضا سمیع

زیرنظر: داوود کیانیان

ویراستار: قاسم کریمی

مدیر هنری: محمدرضا دادگر

طراح جلد: علیرضا لطیفیان

صفحه آرای: مرکز گرافیک تربیت

چاپ جلد: چاپ و نشر نظر

صحافی: ۱۱۰

چاپ اول: ۱۳۸۴

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

قیمت: ۱۱۰۰۰ ریال

ISBN 964-348-476-9

شابک ۹۶۴ - ۳۴۸ - ۴۷۶ - ۹

نمابر: ۸۸۸۹۴۲۹۰

تلفن پخش: ۸۸۸۹۴۲۹۲